پروفیسور دکتور لعل زاد
لندن، نومبر 2011

افغانستان در منابع تاریخی

پیشگفتار

درمقالات افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی و بحثهای پیرامون چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان، نتایج زیر بدست آمده بود {4-1}:

به اساس منابع تاریخی:

* واژه های "افغان"، "افغانان"، "افغانیان"، "افاغنه"، "اوغان"، "اوغانی"، "اوغانیان" با سابقهٔ هزارساله، نام اقوام یا قبایلی بوده است در اطراف کوههای سلیمان واقع در پاکستان امروزی...

* "افغانستان" و "اوغانستان" با سابقهٔ هفتصد ساله – نام ولایت یا منطقهٔ بوده است جدا از کابل، غزنین، کندهار و سیستان تا نزدیکی های رود سند: یعنی اطراف کوههای سلیمان در پاکستان امروزی...

* هیچیک از حاکمان یا زمامداران این قلمرو تا زمان عبدالرحمن خان (1880 م)، خود را امیر یا شاه افغانستان نگفته اند...

به اساس معاهدات با انگلیسها:

* شجاع الملک در معاهدهٔ 1809 م "شاه کابل" خوانده شده است...

* کامران در معاهدهٔ 1839 م "شاه هرات" گفته شده است...

* دوست محمد در معاهدهٔ 1855 م "والی کابل و ممالک افغانستان" و در قرارداد 1857 م "حاکم کابل و ممالک افغانستان" خوانده شده است...

* برای اولین بار در معاهدهٔ گندمک در سال 1879 م، محمد یعقوب خان بنام "امیر افغانستان و ملحقات آن" نامیده شده است...

* همین عنوان "امیرافغانستان و ملحقات آن" در معاهدات بعدی با امیرعبدالرحمن خان (1893 م) و امیرحبیب الله خان (1905 م) تکرار گردیده است...

* فقط در زمان امیرامان الله است (1919- 1929 م) که واژهٔ "ملحقات آن" و "امیر" حذف گردیده و امان الله بحیث "شاه افغانستان" خوانده شده و باین ترتیب "افغانستان" بدون تصویب هیچ مرجعی بحیث نام رسمی کشور باقی مانده است...

* نام افغانستان برای بار اول درمعاهدهٔ حکومت برتانیه با رنجیت سنگه (و شجاع الملک شاه مخلوع کابل) در لاهور در 26 جون 1838 م ذکر گردیده است...

به اساس نقشه های جغرافیائی (نقشه های 1-5 دیده شود)**:**

* مناطقی بنام "پتان"، "اغوان" و "اوغان" در نقشه های سالهای 1600-1724 م در اطراف کوههای سلیمان (درپاکستان امروزی) قرار دارند...

* همین مناطق (کوههای سلیمان) در نقشه های سالهای 1751-1799 م بنام "اغوانستان" یاد شده اند...

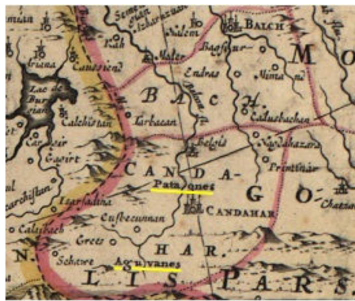
* نام "افغانستان" در نقشه های سالهای 1815-1855 م به ساحهٔ بزرگتری در جنوب کشور "کابل" نشان داده شده است...

* نام افغانستان در نقشه های سالهای 1860 م جانشین کابل شده که شمال هندوکش شامل آن نیست...

* نام افغانستان در نقشه های پس از 1893 م (و ایجاد مرزهای مشخص) شامل تمام قلمروی افغانستان امروزی شده است...

+ + +

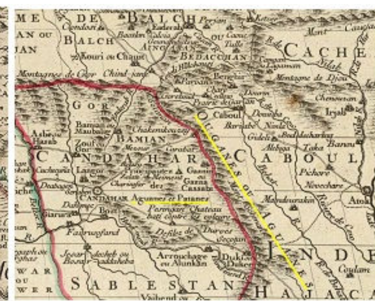
دراین مقاله کوشش شده یکتعداد منابع معتبر تاریخی تا دورهٔ عبدالرحمن خان (بطور کرونولوژیک) مورد بررسی قرار گیرد که واژهٔ افغانستان و بخصوص موقعیت جغرافیائی آن بطورمشخص بیان شده است. چون هدف این پژوهش، درک مسایل تاریخی کشور از طریق یک گفتمان علمی و اکادمیک است، لذا از عموم دوستان و علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور صمیمانه تقاضا میشود هرگاه کتب، نقشه ها، معاهدات و یا اسنادی در اختیار داشته باشند که با دریافت های این پژوهش مغایرت داشته باشد، منت نهاده در جریان گذارند. امیدوارم این کار ناچیز گام کوچک دیگری باشد در جهت پاسخ به این سوال بزرگ که "ما کیستیم و اینجا کجاست؟"



1662 م

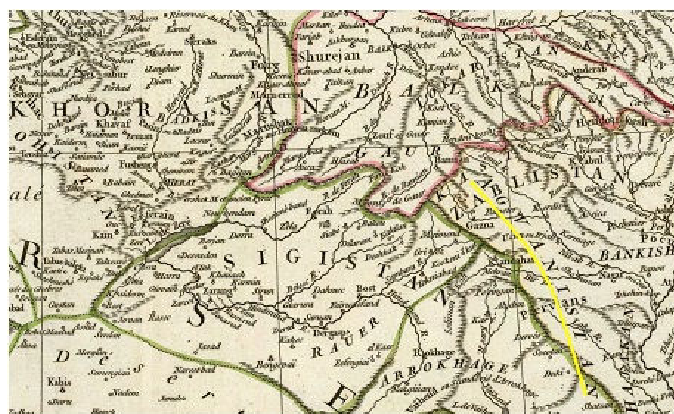


1700 م

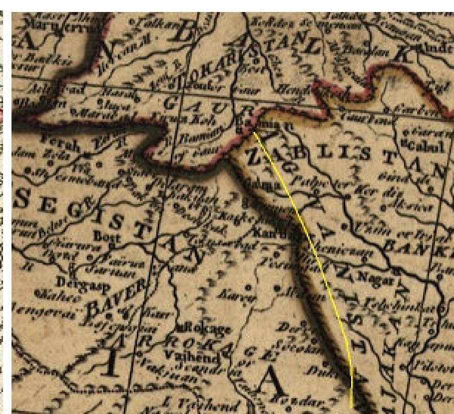


1724 م

نقشه 1: موقعیت مناطق افغان و پتان (در کوههای سلیمان، پاکستان امروزی)



1751 م

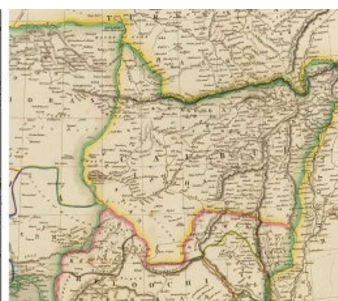


1799 م

نقشه 2: موقعیت افغانستان درمناطق افغان (درکوههای سلیمان، پاکستان امروزی)



1815 م

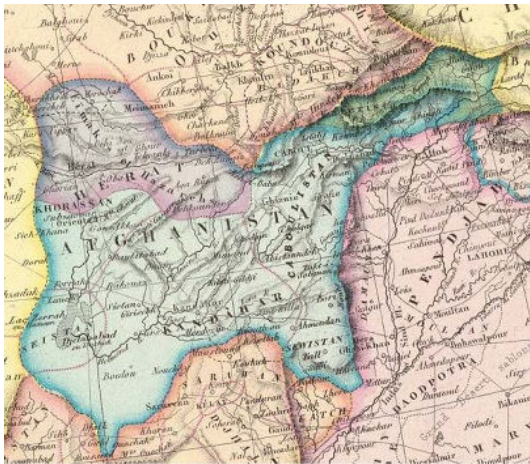


1828 م



1855 م

نقشۀ 3: موقعیت افغانستان در مناطق "جنوب کشورکابل" (گسترش از کوههای سلیمان به مناطق زیر نفوذ حکومت افغانان)

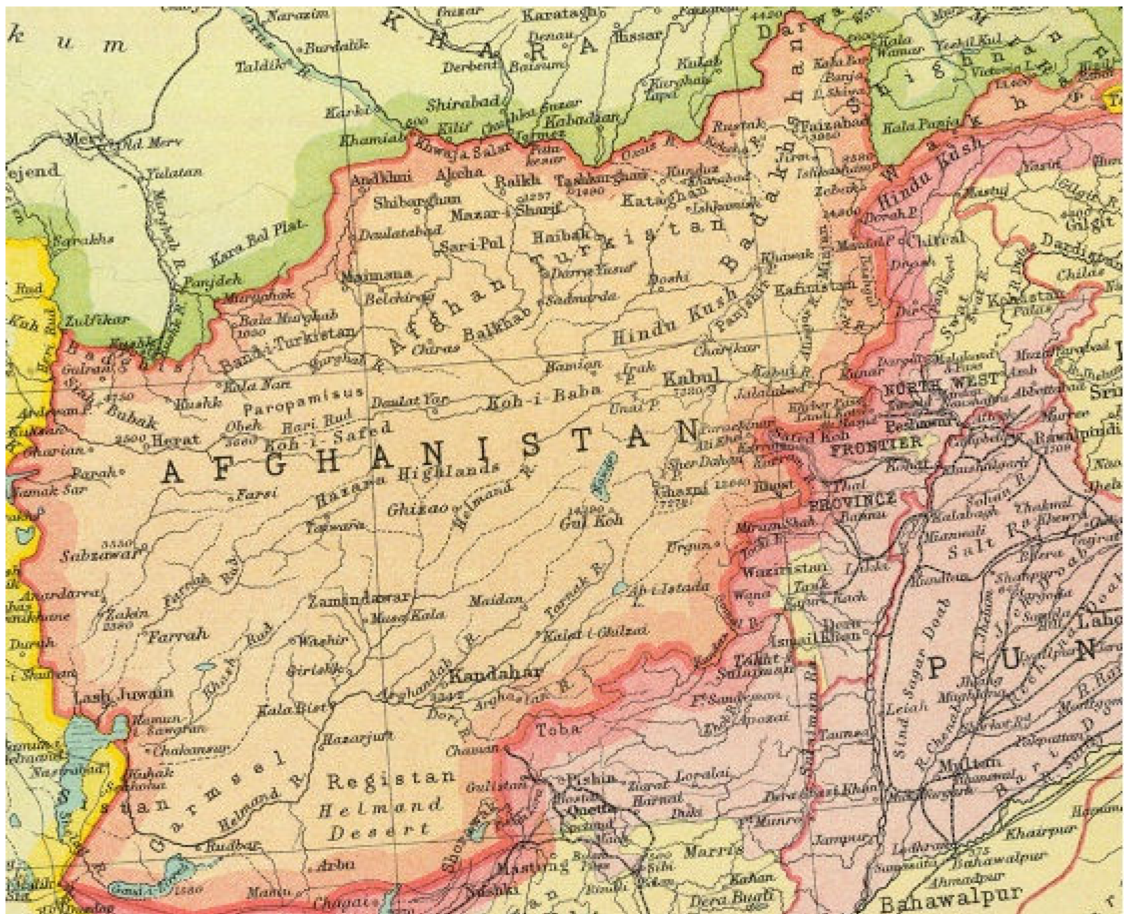


1860 م



1860 م

نقشهٔ 4: افغانستان (بعوض کابل) در سالهای 1860 م



نقشهٔ 5: افغانستان کنونی پس از سالهای 1893 م

جهت دریافت موقعیت مناطق اولیهٔ افغانان کافی است (طورنمونه) به چهار اثر معتبری مراجعه کرد که برای نخستین بار از آنها نام برده است:

1. حدود العالم: 372 ق / 982 م {5}

ص 210-211 (سخن اندر ناحیت هندوستان و شهرهای وی):

47. گردیز، شهری است بر حد میان غزنین و هندوستان. بر سر تلی نهاده، و مر او را حصاری محکم است و سه باره دارد. و مردمان او خوارج اند.

48. **سَول**، دهی است بر کوه، با نعمت. و اندر او افغانان اند. و چون ازآنجا بروی تا به حُسینان، راه اندر میان دو کوه است. و اندر این راه، هفتاد و دو آب بباید گذشتن. و راهی است با مخاطره و بیم.

49. حُسینان، شهری است گرمسیر، بر صحرا نهاده.

50. نینهار، جایی است. پادشاه او مسلمانی نماید و زن بسیار دارد از مسلمانان، و از افغانان و از هندوان بیش از سی. و دیگر مردم بت پرستند. و اندر وی سه بت است بزرگ.

2. شهنامهٔ فردوسی: 400 ق / 1009 م {3-4}

که نزدیک زابل بسه روزه راه — یکی کوه بد سر کشیده بماه
نشسته درآن دشت بسیار کوچ — ز افغان و لاچین و کرد و بلوچ

3. هند بیرونی: 415 ق / 1024 م {6}

ص 199: در کوههای مرزغربی هند تا دورترین مرزهای نژاد هندو، قبایل هندو یا هم نَسَب آنها (نژاد های وحشی یاغی) زندگی دارند.

In the mountains which forms the frontier of India towards the west there are tribes of the Hindus, or of people near akin to them – rebellious savage races – which extend as far as the farthermost frontiers of the Hindu race.

ص 208: در کوههای مرز غربی هند تا نزدیکی های وادی سند، قبایل مختلف افغان زندگی دارند.

In the western frontier mountains of India there live various tribes of the Afghans, and extend up to the neighbourhood of the Sindh Valley.

4. التفهیم بیرونی: 420 ق / 1029 م {7}

ص 199: و اقلیم سوم از مشرق چین آغازد. و اندر او دار مملکت چینیان است و میانهٔ مملکت هندوان و تانیشر و قندهار و زمین سند و شهرهای مولتان و بهاتیه و کرور و کوههای افغانان تا زاولستان و والشتان و سیستان و کرمان و پارس و سپاهان و اهواز و بصره و کوفه و...

+ + +

حال به بررسی یکتعداد منابعی پرداخته میشود که تا اندازه ای نام افغانستان را با موقعیت آن بازتاب داده است:

1. تاریخنامه هرات: 721 ق / 1321 م {8}

ص 115: ایلجیکدای به حکم پادشاه چنگیزخان درشوال سنهٔ 618 به رودخانهٔ هرات فرود آمد و فرمود که سپاه باید که دراین یک ماه کارِ کارزار و عدتِ روزگار ترتیب دهند. و از موضعی که درحکم چنگیزخانیان بود مرد و ساز نبرد طلبید. به اندک روزگاری از حدود خراسان و نواحی جبال ترکستان و شبورغان تا افغانستان قُرب بنجاه هزار مرد از پیاده و سوار به هرات آمدند و درشهر ملک مبارزالدین و خواجه فخرالدین و دیگر اعیان و اکابر مستعد حرب شدند...

ص 146: و راوی چنین گفت که دراین سال مذکور از طرف قرانوئین که امیر بزرگ و لشکرکش گرمسیر و افغانستان بود، قستای کور به شهنگی هرات آمد. و این قستای مرد بهادر و سخنگوی بود و خط مغولی نیکو دانستی...

و چون از ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند، بیست مرد تناور راهرو را که در سرعت سَیَران بر طَیَران طیُور مبادرت گرفتندی، هریک را با پشتواره ای بیست من پنبه به افغانستان فرستادند تا از آنجا درازدنبال و ادوات دَهقَنَت آوردند.

ص 196: چون شهور سنهٔ 645 درآمد، درین سال ملک اسلام شمس الحق والدین کُرَت به ترکستان رفت. و سبب آن بود که چون طاهربهادر درگذشت پسر او هلقتویین به جای او بنشست. بعد از چندگاه هلقتو و قرانویین در افغانستان برج و رنجهان را بتاختند و قرب پانصد سر شتر براندند و دویست نفر مردم به اسیری گرفتند.

ص 202: بنابراین مقدمات ملک شمس الدین کُرَت را که از دودمان بزرگواریست ... به ملکی شهر هرات، حمیت عَن الآفات، و توابع او چون جام و باخرز و کوسویه و خره و فوشنج و آزاب و تولک و غور و فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرجق تا آب آموی و اسفزار و **فراه و سجستان و تکیناباد و کابل و تیراه و بستستان و افغانستان** تا شط سند و حد هند فرستادیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط این ولایات مذکوره را در کف کفایت و ید اهتمام او نهادیم تا به حسن رای و رویت و یُمن همت و نَهمَت این مواضع را آبادان گرداند.

ص 229-232: در فرستادن جاهو به افغانستان: چون شهور سنۀ 650 درآمد، درین سال ملک اسلام شمس الحق والدین کُرَت، طاب ثراه، به اتفاق هلقتونویین، جاهو و جمال الدین حسن علمدار و سپهدار اسد و جمال الدین حسن فیروز را با بیست تن از کُمات و شجعان غور به افغانستان نامزد گردانید و سواد یرلیغ پادشاه منکوخان و آلتمغای امیرارغون آقا بفرستاد و مثال عالی بنوشت بدین نسق که "... و نواب و عمال و زعما و متوطنان و اهالی افغانستان بدانند که از ابتدائ ظهور سلطنت سلاطین... تا انتهای دولت ایشان آن دیار را جدان مرحوم و پدران مغفور ما داشته اند و به حقِ ارث چندگاه حکومت آن دیار به ما مفوض بود...

چون جاهو و جمال الدین حسن علمدار به افغانستان درآمدند، به هر موضع که رسیدند حاکم آن مقام به سلام ایشان آمد و در رضاجویی ایشان اجتهاد تمام به جای آورد. چون به **مستنگ** رسیدند ملک شاهنشاه و بهرام شاه – که هردو سید و کُرد بودند و شاهنشاه پدر بود و بهرام شاه پسر، ملک میرانشاه داماد شاهنشاه و تمامت ممالک افغانستان درتحت تصرف ایشان بود – نواب و حجاب و سپاه سالاران سپاه خود را به استقبال جاهو فرستادند و او را به تعظیم و توقیر هرچه تمام تر به شهر درآوردند...

چون جاهو بیش ملک شمس الدین آمد و آنچه دیده و شنوده بود عرضه داشت، ملک شمس الدین به تدبیر و موافقت هلقتویین لشکر به طرف افغانستان برد. به هرموضع که می رسید والی و حاکم آن مقام پیش می آمدند و شرایط خدمت و هواداری به تقدیم می رساندند. چون به حدود **مستنگ** رسید قرب پنج هزار مرد افغانی به رسم خدمت و ملازمت بر درگاه عالی پناه او جمع شدند. {ملک تاج الدین} کُرد که زعیم و ملک اهل مستنگ بود با مال بسیار به خدمت او آمد...

ص 233-234: چون شهور سنۀ 651 درآمد، درین سال ملک تاج الدین کُرد به خدمت ملک اسلام الدین شمس الحق والدین کُرَت آمد.

و راوی چنین تقریر کرد که ملک تاج الدین کُرد برادر میرانشاه کُرد بود و به سال ازو کهتر، و مردی بود بغایت تقی و نقی و سخی و دلیر و مبارز و در کل ممالک

افغانستان و هند به مردی و دلاوری و کرم معروف و مشهور. و ملک میرانشاه قرب پنجاه فرسنگ از افغانستان در تصرف داشت و از دیناری منافع و دخل افغانستان کم از سُدسی به برادر خود ملک تاج الدین دادی. و ملک تاج الدین بدین واسطه با برادر پیوسته در مکاوحت و منازعت بودی...

چون خبر به ملک تاج الدین رسید که ملک شمس الدین به حکومت هرات و غور و افغانستان آمده است و در تکناباد معسکر ساخته است و هم دراین چند روز با لشکرهای گران به افغانستان خواهد آمد، با رازداران و نزدیکان و اتراب و احباب خویشتن گفت "تا کی دراین ولایت از برادر بی شفقت خود برائت و سیاست بینیم و هر لحظه نکایت عداوت و مشقت شکایت کنیم؟

...چون صیت این نوازش و تربیت ملک شمس الدین در باب ملک تاج الدین کُرد به اشراف و جماهیر افغانستان رسید، اکثر پیش ملک شمس الدین آمدند. و حسام الدین جاول و جمال الدین بهروز کهیرانی و رانا کنجر که از حزب زعمای و مشاهیر افغانستان بودند، هریک با تیغ خود به لشکر منصور ملک شمس الدین پیوستند و جمله به تشریف خاص ملکی اختصاص تمام یافتند. بعد از آن به ده روز ملک شمس الدین با سپاه گران، چون دریای پرموج و کوه سر بر اوج، روی به **مستنگ** آورد (نقشهٔ 6 دیده شود).

ص 237: شاهنشاه و بهرام شاه و رووس سپاه و تمامت ساکنان قلعه بعد از آنکه از روز نصفی بگذشت و از طرفین مرد بی حساب به قتل رسید، به یکبار فریاد "الامان الامان" بر آوردند و دست از حرب باز داشتند و بای مقارعت بس کشیدند و سر برخط انقیاد نهادند. لشکر ملک شمس الدین به یک حمله خود را نزدیک دروازهٔ قلعه انداختند و آتش در در زدند و در قلعه درآمدند و قُرب چهارصد مرد نامدار مبارز را بکشتند. دیگر، ملک الاسلام شمس الحق والدین، طاب ثراه، شهنشاه و بهرام شاه را با نود تن از اقارب و نواب ایشان به قتل رساند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرد و به اطراف و اکناف افغانستان فرستاد و تمامت اموال و اجناس و مواشی ایشان را بر سپاه منصور قسمت کرد و باقیِ اساری را به ملک تاج الدین بخشید.

ص 238-240: درفتح حصار **تیری**: چون شهور سنهٔ 653 درآمد، درین سال ملک اسلام شمس الحق والدین لشکر به طرف حصار **تیری** برد. و این حصار **تیری** حصاری بود بغایت استوار و ربعی از مردم افغان ذخیره و اموال دراین حصار داشتند. حسام الدین جاول را قرابتی بود نام او المار. مردی بود درغایت شجاعت و بسالت با کثرت اموال و تَرَفع احوال، و دوهزار مرد دلاور جنگی داشت. درآن وقت که ملک شمس الدین به ملوک و والیان افغانستان مکتوبات نوشت و ایشان را به خدمت خواند، این المار در جواب مکتوب ملک اسلام نوشته

بود که "اگر همهٔ اقارب و عشایر من به خدمت ملک درآیند و خراجگذاری قبول کنند، من که المارم تا جان دارم در نخواهم آمد؛ چه، پیش ازاین تاریخ درعهد هیچ سلطانی اجداد و آبای من مغول را خدمت نکرده اند و مال به کافر نداده...

ملک اسلام شمس الحق والدین حصار **تیری** را به جنگ بگرفت و بفرمود تا المار را به دو نیم زدند و از ملازمان و مقربان درگاه او پنجاه تن را میل کشیدند و پنجاه تن را دست و پای بیرون کردند و پنجاه تن را گوش و بینی بریدند و سیصد تن را چوب زدند و باقی را به حسام الدین جاول بخشید. بعد از این فتح به ده روز، کامیاب از افغانستان به تکناباد بگذاشت و ازآنجا بعد از بیست روز به قلعهٔ محروسهٔ خیسار متوجه شد. و چون به قلعهٔ خیسار رسید، ابواب بِر و رافت بر روی اصحاب دین و ملت بگشاد و در ادرارات و مرسومات ایشان در افزود و نزد زهاد و عباد و کوشه نشین صدقات و نذورات بی حد فرستاد.

ص 241-244: درفتح حصار **کهیرا** و به قتل رسیدن شعیب افغان: چنین شنیدم از ثقات هرات که چون ملک اسلام شمس الحق والدین، ملک عزالدین تولک و مبارزالدین محمد نهی را قایم مقام خود در تکناباد نصب گردانید، ملک عزالدین رووس سپاه و اعیان حَشَم و خَدَم را به اطراف افغانستان و سیستان فرستاد تا خراج و مال سالیانه و واجب دیوانی جمع کنند. از افغانیان شبی جمعی بر سپاه مبارزالدین محمد نهی زدند و چند سر اسب ببردند و مردی ده را به قتل رساندند. مهتر ایشان را شعیب گفتندی. افغانیِ دلیر و نامدار و هزار و پانصد مرد جنگی در فرمان داشت.

درآن سال که ملک شمس الدین لشکر به افغانستان کشید، شعیب پناه به ولایت کشمیر برده بود. و چون اعلام یافت که ملک شمس الدین حصار **تیری** و قلعهٔ **خاسک** را فتح کرد و ملک شاهنشاه و بهرام شاه و المار را به قتل رساند، بر عزیمت آن که پیش ملک شمس الدین آید و شمارهٔ ولایت خود را به مالی مقرر گرداند، از حدود کشمیر بیرون آمد. چون به افغانستان رسید، ملک شمس الدین مراجعت کرده بود. از آن عزیمت برگشت و به القائ شیطان و وساوس دیو ظلمانی با خود گفت که "هیچ بهتر ازآن نیست که خود را بر طایفه ای از سپاه ملک شمس الدین اندازم و قومی را هلاک گردانم و غنیمتی حاصل گردانم تا بدین واسطه نام من به دلاوری و گردنکشی میان دلاوران افغانستان مشهور گردد و احوال پردلی و فرزانگی و شجاعت و آبای من بر روی روزگار یادگار ماند". بعد از آن با هزار سوار نامدار روی به جانب **مستنگ** نهاد و از **مستنگ** به طرف گرمسیر آمد (نقشهٔ 6 دیده شود).

مبارزالدین محمد نهی با پانصد مرد درآن مواضع متوطن بود و بیشتر ملازمان و دلیران خود را به جهت جمع مال نزد زعما و عمال افغانستان فرستاده بود... از

یمین و یسار لشکرگاه مبارزالدین محمد نهی شور و شغب برخاست. تا مبارزالدین محمد آماده مقاتلت شود، شعیب با گروه خود کار رانده بود و سر خود گرفته... چون این خبر به ملک عزالدین تولک رسید، فی الحال قاصدی به خدمت ملک شمس الدین فرستاد... ملک اسلام شمس الحق والدین ازآن خبر چون فیل دمان و شیر غران برآشفت و از سرغضب گفت: که تا سر شعیب بد اختر را به خنجر دل در نبرم، از پای ننشینم و جشن و خرمی و بی غمی نیارایم.

روز دیگر که اوایل شعبان سنهٔ مذکور بود از قلعهٔ محروسه خیسار به مبارکی و طالع سعد بیرون آمد و عنان عزیمت با لشکر بی حد بر سمت افغانستان تاخت. چون خبر وصول رایات او به ملوک و حکام و زعما و ولات ولایات افغانستان رسید، باز به تجدید پیش او آمدند و کمر بندگی بسته و زبان ثناورزی گشاده به ملازمت مشغول شدند. و چون شعیب را اعلام کردند که ملک شمس الدین به گرفتن تو می آید، روی به هزیمت آورد و با شیعهٔ خود به حصار **کهیرا** رفت.

و راوی چنین تقریر کرد که مثل حصار **کهیرا** در ربع مسکون حصنی نیست و مانند ذخایر و کنوز او... ملک شمس الدین بیست روز را به پای آن حصار آمد... چهل و شش روز لشکر بر درِ آن حصار بماند... آخرالامر شعیب را بگرفتند و دوشاخه کرده پیش ملک شمس الدین بردند. ملک شمس الدین شعیب را به دست خود به قتل رساند و اخذان او را تشریف گرانمایه داد. و ازآنجا کامیاب و منصور با غنایم بی حد و اسیران بی عد مراجعت فرمود.

ص 249-252: (درفتح حصار **دوکی** و به قتل رسیدن سندان افغان – سنهٔ 654): چون سندان آن مقالات را گوش کرد، در جواب گفت که "ای ملک تاج الدین بدان که من بدین کلمات مموه و حکایات مزخرف در دام مکر و حیل تو نخواهم افتاد و از این بالای والا به نشیب فریب نخواهم آمد. امیدوارم که هم دراین هفته بیشتر نامداران و صدر نشینان افغانستان به معاونت و مظاهرت من بیایند تا با ایشان یکدل و یک زبان دادِ خویشتن از سپاه ملک شمس الدین بستانیم و به خون شعیب که خویشاوند من است هزار خون بریزیم" (نقشهٔ 6 دیده شود).

... چون ملک تاج الدین کُرد دانست که سندان سخن او نخواهد شنود... بفرمود تا در حال کوس حربی فرو کوفتند و لشکر از پیاده و سوار در پای حصار **دوکی** جمع شد... عاقبت الامر سندان با دویست مرد کشته شد. دیگران سلاح ها بینداختند ... آن روز تا نماز دیگر ملک شمس الدین در حصار **دوکی** مقام کرد و زمره ای را که واجب القتل بودند به قتل رسانید و باقی مردم رعیت را ببخشید...

ص 253-254: در قتل طایفهٔ دزدان افغانی: چون شهور سنهٔ 655 درآمد، درین سال به خدمت ملک اسلام شمس الحق والدین طایفه ای از زعما و روسائ

افغانستان عرضه داشتند که از حصار **دوکی** برطرف جنوبی به هفتاد فرسنگ جماعتی دزدان اند که ایشان را کنکان و نهران خوانند. صد سال کمابیش می شود که این گروه راه می زنند و تجار و سفرا و ابنا السبیل را که از اطراف و اقطار بلاد غربی به هندوستان می روند غارت می کنند... ایشان هفتصد مرد بی باک مبارزاند که در روز مصاف با دوهزار سوار نامدار برآویزند... پهلوان مبارزالدین محمد نهی و اختیارالدین سالار و تاج الدین بغنی و امیرنصرت به طالع سعد اواسط شوال سنهٔ مذکور سوارشدند. پانزده روز را به اوطان دزدان رسیدند... ملک شمس الدین بفرمود تا ازآن دزدان هفتاد تن را دست بیرون کردند و باقی را به حسام الدین جاول بخشید و پهلوان محمد و اختیارالدین سالار و امیرنصرت را خلعت بخشید.

ص 255-258: در فتح حصار **ساجی**: چون ملک اسلام شمس الحق والدین کُرَت، طاب ثراه، مظلومان و ضعفای خلق را که ودایع الهی اند از جور و تعدی دزدان کنکانی و نهرانی خلاص داد... فرمود که دراین هفته عزیمت سفر به جانب هرات مصمم گردانیم... ملک تاج الدین کُرد و حسام الدین جاول برپای خواستند و بعد از شرط خدمت گفتند... بندگان کمترین و جانسپاران کهترین که کلی ولایات افغانستان ملک اسلام را مسلم و مسخر کشته است و تمامت قلعه ها و حصارها و جایگاه ها فتح شده، الا حصار **ساجی** که آن فتح نشده است... درآنجا هزار مرد افغان جلد مبارز متوطن است و از عهد یزدجرد تا امروز هیچ پادشاه و ملک و حاکم را گردن ننهاده اند... مصلحت درآن است که این یک حصار دیگر را ملک اسلام فتح کند...

ملک اسلام شمس الحق والدین... روز دیگر لشکر به طرف حصار **ساجی** کشید و دو هزار سوار به اسم معاونت از قنقوزدای نویین طلب داشت. هژده روز را به پای حصار **ساجی** رسید... ملک اسلام شمس الحق والدین آن روز صدوپنجاه تن را از ساکنان حصار به قتل رساند و بفرمود تا از متمردان و معاندان آن طایفه ده تن را از بالای حصار سرنگونسار بینداختند و حصار را خراب کردند و ازآنجا روز دیگر مظفر و منصور و کامیاب و مسرور به وقت فرخنده مراجعت فرمود با غنیمت بسیار و اساری بیشمار.

ص 259: چون شهور سنهٔ 656 درآمد، درین سال ملک اسلام شمس الحق والدین کُرَت، طاب ثراه، از افغانستان به تکناباد آمد و پهلوان مبارزالدین محمد نهی را با هزار سوار در تکناباد بگذاشت و زمام حل و عقد و بسط و قبض آن دیار را به کف کفایت و ید اقتدار وقبضه ارادت او حواله فرمود...

ص 280-285: در رفتن ملک شمس الدین به محاصرهٔ **بکر**: چون شهور سنهٔ 657 درآمد، درین سال ملک اسلام شمس الحق والدین لشکر به افغانستان برد و از

افغانستان در ربیع الاول سنهٔ مذکور عنان عزیمت بر طرف **بکر** تاخت... چه، قلعهٔ **بکر** صخره ای بود در میان دریا و از عهد بزرجمهر هیچ آفریده را از سلاطین و ملوک برو دستی نبوده...

وچون به هشت فرسنگی **بکر** رسید، حسن علمدار را با پنج سوار نامدار سخنکوی حاضرجواب به اسم رسولی بدان قلعه فرستاد و گفت "سلام و پیام من به مهتر این قلعهٔ آسمان نمای و والی این طایفهٔ عالی نژاد رسانید و بگوئید که چند سال شد که ما با لشکرهای منصور دراین سرحد متوطن ایم. تمامت اهل قلاع و بقاع افغانستان تا حد سند و هند بعضی رغبتا و اختیارا و قومی قهرا و قسرا به خراجگذاری و فرمانبرداری ما به دم و قدم آثار خدمت به اظهار رسانیدند... اکنون می باید که از راه خردمندی و فطانت طومار بیکار و ازار را طی کنی و به استقبال ما مبادرت نمائی تا چنانک ملوک خراسان و جماهیر افغانستان به عنایت بی غایت و الطاف بی حساب ما مخصوص گشته اند، محظوظ کردی... چون حسن علمدار را بدیدند، بانگ بر وی زدند و گفتند "تو چه کسی، و آمدن تو بدین زمین که بیشهٔ شیران عرین و ماوای فیلان آشفته است و اسطه چیست؟"...

والی قلعه درجواب گفت که "من به کرات و مرات عزیمت آن کرده ام که به خدمت ملک اسلام شمس الحق والدین آیم و شرایط خدمتکاری و مطاوعت به تقدیم رسانم. اما چون شنودم که با والیان افغانستان و قلاع ایشان چه کرد، ازآن عزیمت برگشتم. مرا برملک اسلام به هیچ روی اعتماد نیست...

روز دیگر... ملک اسلام شمس الدین لشکر کرد آورد و درمقابل قلعه معسکر ساخت... هژده روز را لشکر سی کشتی بزرک و صد زورق راست گردانید... و از قلعهٔ **بکر** قُرب دوهزار مرد جنگی فیل زور بر ابراج و مداخل و مخارج دروازه های قلعه منتظر و مترصد و ضرب بایستادند و کشتی ها در بیش درگاه قلعه ببستند... روز دیگر والی قلعه مبلغ ده هزار دینار و ده خروار بار نرمینه و پنج سر اسب تازی و پنجاه نفر برده با چندین تحف و غرایب به اسم خدماتی بیش ملک شمس الدین فرستاد. ملک شمس الدین فرستادگان والی قلعه را بنواخت و هر یک را خلعت گرانمایه بخشید. چهار روز در پای قلعه **بکر** مقام کرد. روز پنجم از اول بامداد عنان عزیمت بر سمت زمینداور داد و ازآن حدود تاخت.

ص 290: و پهلوان محمد نهی را به واسطهٔ قتل میرانشاه نام و آوازه ای عظیم حاصل شد؛ چه، هژده سال میرانشاه در افغانستان و حدود هندوستان لشکرکشی کرده بود و چند قلاع و حصون را به دست آورده بود و به مردی و مردانگی و غایت شوکت در روز نبرد با دویست مرد نامدار مبارز مقابلی کردی...

ص 294: روای چنین تقریر کرد که ملحدی بود او را علاالدین هریر گفتندی. برادر خواندهٔ ملک تاج الدین کُرد بود... پیش سراقسوخاتون مادر قتلغتمور که امیر تکناباد بود رفت و مبلغ هزار دینار قبول کرد جهت استخلاص ملک تاج الدین کُرد. روز دیگر آن خاتون پنجاه سوار بفرستاد تا ملک تاج الدین کُرد را از بند خلاص کردند و در مصاحبت او تا حدود **مستنگ** برفتند. از زعمائ افغانستان شخصی هوبو نام با هزار مرد افغان پیش ملک تاج الدین کُرد آمد. درشهر **مستنگ** به حکم ملک شمس الدین حاکمی بود...

ص 297: چون شهور سنهٔ 660 درآمد، درین سال نکودار با پادشاه ابقاخان تخلف کرد و از مرغاب برفت... نکودار در اندخای بود. چون خبر شاهزاده تبسین اقول با سپاه گران و مصاحب او ملک شمس الحق والدین کرت بشنید از اندخای بگریخت و روی به طرف اوغانستان کرد. چون به **شال** و **بینی گاو** رسید، شاهزاده تبسین اقول و ملک شمس الدین بدو رسیدند. روز دیگر بر سپاه او زدند و بسیاری از ایشان به قتل آوردند. نکودار بعد از چند حمله که با ایشان مقاومت نمود منهزم شد.

ص 303: چون ملک اسلام شمس الحق والدین به طرف اوغانستان حرکت کرد، ملک تاج الدین خار را که از جملهٔ قرابتان او بود، قایم مقام خود در شهر هرات بگذاشت.

ص 355: روز دیگر ملک بلبان با اوراد و طُغای به شهر هرات درآمدند و مردمی را که از شهر بیرون رفته بودند به شهر درآوردند. ملک بلبان حصار اختیارالدین را به حال عمارت باز آورد و دل های رعیت را از خاص و عام به عدل و بذل مایل و مشعوف خود گرداند... و دایما ملک بلبان و اوراد و طغای از ملک اسلام شمس الحق والدین خایف و نا ایمن بودند؛ چه، هر روز به تجدید عوام الناس آوازه میکردند که "ملک شمس الدین لشکر به هرات می آرد تا ملک بلبان و شحنگان را بگیرد". و ملک شمس الدین از این معنی فارغ بود. تا از هرات رفته بود، در ولایت غور و غزنین و افغانستان به قمع اعادی و ضبط ولایت بسر می برد. بدین نوع که به ذکر پیوست یک سال تمام ملک بلبان در شهر هرات حکومت راند.

ص 362: چون شهور سنهٔ 674 درآمد، درین سال ایلچیِ با یرلیغ و پائیزه وخلعت از پیش پادشاه ابقا به خیسار آمد. ملک شمس الدین او را به اگرام و اعزاز هرچه تمام تر بنواخت... اکنون می باید که چون احکام نواختِ ما موشح به اصناف الطاف شهریاری برسد، بی ترددی به هرات رود و این سرحد را تا قصارای افغانستان و حدود شبورغان و آموی، چنانکه از امارت و حکومت بی وهن او سزد آبادانی گرداند...

ص 374: دیار افغانستان را به جهت حق گذاری نعمت پادشاهان ماضی به زخم تیغ مسلم و مسخر گردانیده. امیدواریم که پادشاه جهان چنین ملکی را که شناختهٔ پادشاهان است و پروردهٔ نعمت ایشان ببخشد...

ص 626: چون ملک اسلام غیاث الحق والدین با امرا و صواحب عهد کرد، روز دیگر او را پیش اولجایتو سلطان بردند. اولجایتو در باب او نه چندان الطاف و عاطفت شاهنشاهی و کرامت و عنایت پادشاهی مبذول داشت که شرح و تقریر آن را تبیان و بیان در حد امکان توان آورد. فرمان فرمود تا بتجدید یرلیغ نوشتند و خطهٔ هرات را تا اقصای افغانستان و حد آموی بدو مفوض کردند...



نقشه 6: موقعیت دهکده ها یا قلعه های افغانان (افغانستان): کویته (شال یا سَول؟)، مستونگ، تیری، دوکی، بکر و... در نقشهٔ 1842 م (در پاکستان امروزی)

ص 677-680: روای چنین گفت که درین سال مذکور شاهزاده یسور با سپاه بی حساب از حدود تکناباد به جانب شهر سجستان حرکت کرد و پیشتر نامه ای نوشت به ملک عادل نصیرالحق والدین که ملک سجستان بود... به حکم سلطان مغفور سعید سدید اولجایتو سلطان و فرمان شاهزادهٔ جهان سلطان ابوسعید حکومت خراسان تا حد مازندران و وسط قیس و مکران و شط سند در ید حکم ماست...

شاهزاده یسور روز دیگر از ولایت سجستان بیرون رفت... به وطن خود رسید و چند روز متعاقب طویهای شگرف کرد و شاهزادگان و امرا و رووس سپاه را خلعتهای گرانمایه داد و زعما و اکابر افغانستان را به نواخت...

ص 717: امرا فرمودند که اسفزار و فراه و سجستان تا حد افغانستان از توابع و مضافات شهر هرات است و از عهد قدیم باز در حکم ملوک غور بوده و احکام پادشاهان چنگیزخانی و امرای پیشین بر آن ناطق و شاهد است.

ص 740: اگر خواست حق باشد از حد مازندران تا اقصای افغانستان و شط آموی بدو مفوض گردانم.

2. توزک تیموری: 807 ق / 1404 م {9}

ص 61: و کنکاش دیگر که در تسخیر ممالک **سیستان و قندهار و افغانستان** کردم اینست که چون مملکت خراسان بتسخیر درآمد امرای من کنکاش گفتند که افواج به تسخیر این سه ملک تعیین باید کرد من گفتم که اگر با افواج کار میسر نشود ناچار مرا عنان عزیمت بدان صوب معطوف باید داشت و اینک مرا کاری بسیاری در پیش است.

ص 72-74: و کنکاش پاک ساختن راه هندوستان از اوغانیان چنین کردم که چون بعرض من رسید که بعضی از اوغانیان متعرض راه هندوستان شده راه زنی مینمایند خصوصا موسی اوغان که کلانتر قبیله کرکس است و بر لشکرشاه اوغان که از چاکران و دولتخواهان من بود و ویرا امیرزاده پیرمحمد به محافظت قلعۀ ایراب گذاشته بود ترکتاز آورد و ویرا بقتل رسانید... همدرین وقت ملک برادر لشکرشاه آمده داد فریاد کرده حقیقت کشته شدن برادر خود را از تعدی موسی بعرض رسانید و... موسی بسزا و جزای خود رسید و راه هندوستان مفتوح شد.

3. زبدت التواریخ: 830 ق / 1427 م {10}

ص 318 ج 3 (وقایع سال 812 ق): بعد از آن ولایت **قندهار و کابل و غزنین تا کنار آب سند و افغانستان** که در زمان حیات حضرت امیرصاحب قران که در تصرف نواب کامیاب امیر و امیرزاده سعید شهید امیرزاده پیرمحمد بن امیر جهانگیر بود، به فرزند ارجمند او... امیرزاده قیدو بهادر مسلم فرموده او را با لشکرهای بسیار و متعلقان و نواب بدان جانب روانه گردانید...

ص 637 ج 4 (وقایع سال 819 ق): بعد ازآنکه حضرت سلطنت شعاری ممالک **قندهار و افغانستان** تا حدود هندوستان به امیرزاده قیدو بهادر ارزانی فرمود،

بهلول برلاس را مقرر گردانید که به ضبط مهمات و مصالح آن ممالک قیام نموده ملازم و مصاحب و نایب قیدو باشد...

ص 691 ج 4 (وقایع سال 821 ق): سیورغتمش بهادر که روی لشکر و پشت سپاه و ساعد دین و دولت بود، سیورغال فرمود. تمامت ممالک بلاد **کابل و غزنین و قندهار و** **افغانستان** با اعمال سند و هند به تصرف نواب دیوان او باز گذاشت...

4. مطلع سعدین: 875 ق / 1470 م {11}

ص 547 ج 1 دفتردوم (سال 785 ق): ذکر توجه حضرت صاحب قران به جانب **سیستان و قندهار و افغانستان**...

ص 109 ج 2 دفتراول (سال 812 ق): موکب همایون از جیحون عبور نموده ولایت **قندهار و کابل و غزنین تا کنار آب سند و افغانستان** که در زمان حضرت صاحبقران مفوض به میرزا پیرمحمد بن میرزا جهانگیر بود، حضرت خاقان سعید به فرزند ارجمند او میرزا قیدو بهادر عنایت فرمود و فرمود که آن ممالک را به احسان و معدلت رونق و طراوت دهد...

ص 236 ج 2 دفتر اول (سال 819 ق): حضرت خاقان سعید درآن زمان که ممالک قندهار و افغانستان تا حدود هندوستان سیورغال میرزا قیدو بهادر فرمود، امیر بهلول برلاس را به ضبط مصالح آن ممالک ملازم او تعیین فرمود...

ص 259-260 ج 2 دفتر اول (سال 821 ق): چون خاطر خطیر پادشاه گردون سریر را از جانب میرزا قیدو فراغت روی نمود، ولایاتی که مفوض به جانب او بود به فرزند سعادتمند... جلال الدین میرزا سیورغتمش به رسم سیورغال عنایت فرمود و تمام ولایات **کابل و غزنین و قندهار و افغانستان** با اعمال هند و سند که تعلق به میرزا قیدو داشت مجموع آن ممالک را به تصرف نواب فرزند دولتمند باز گذاشت...

5. روضات الجنات: 899 ق / 1494 م {12}

ص 161 ج 1: ... از کتب خانه صاحب مغفرتمآب مرشد الزمان شیخ رضی الدین محمد رح از ولایت افغانستان بوده است...

ص 410 ج 1 (فرمان منکوقاآن به ملک شمس الدین: سال 645 ق): پس فرمود تا یرلیغ نوشتند که: بلدۀ هرات با لواحق و مرافق از: "جام" و "باخرز" و "کوسویه" و "جزه" و "فوشنج" و "ازاب" و "تولک" و "غور" و "خیسار" و "فیروزکوه" و

"غرجستان" و "مرغاب" و "مروجاق" و "فاریاب" تا آب جیحون و "اسفزار" و **"فراه" و "سجستان" و "تکیناباد" و "کابل" و "تیراه" و "افغانستان" تا شط سند و حد هند،** بید اختیار و قبضهٔ اقتدار او باز داده آمد...

ص 416 ج 1: و در سنهٔ 657 ق محاصرهٔ قلعهٔ "بکر" نمود (از دیار افغانستان) و آن حصاریست بر سر صخرهٔ در میان دریا بغایت محکم، و همانا بکر جهت آن میگفتند که هیچ شاه بر وی دست نیافته و آنرا نگشاده...

ص 464 ج 1: امرا بعد از تاکید عهد و تجدید پیمان ملک غیاث الدین را پیش سلطان بردند، پادشاه (اولجایتو) چندان عواطف و نوازش فرمود که از حد متجاوز بود، و حکم کرد که یرلیغ نوشتند که مملکت هرات و ولایات از حد جیحون تا اقصای افغانستان بدو مفوض دانند...

ص 489 ج 1: امرا گفتند: که اسفزار و **فراه و سجستان تا حدود افغانستان** از توابع هرات است، و از قدیم باز همیشه در حکم ملوک غور بوده...

ص 61-62 ج 2: ایلچیکدای در شوال سنهٔ 618 ق برود خانهٔ هرات نزول کرده فرمود که سپاه باید که درین یکماه ساز و ادوات محاربه ترتیب دهند، و از مواضعی که درحکم چنگیزخان بود مدد و آلات حرب طلبیده، باندک زمانی از حدود خراسان، و جبال و شبرغان، و افغانستان، نزدیک به پنجاه هزار مرد از پیاده و سوار بهرات آمدند...

ص 111 ج 2: و گویند درین سال (635 ق قرانوئین که) امیربزرگ و سپهدار گرمسیر و افغانستان بود "قستای کرد" نام که مرد بهادر و سخن دان بود، و خط مغولی نیک میدانست، بشحنگی هرات فرستاد، چون بیامد امیر عزالدین مقدم و شرف الدین خطیب و عیارانرا بنواخت و در کار عمارت و زراعت ممد و معاون ایشان شد. و در وقت زراعت چون گاو نبود مردم از وضیع و شریف هردو کس چرق چوب بر گردن نهاده میکشیدند و دیگر مهار استوار میداشت تا زمین شدیار میشد، و تخم می پاشیدند، و پنبه می کاشتند. تا چون غله برسید و پنبه برداشتند بیست مرد جلد توانا اختیار کرده هریک را با پشتوارهٔ بیست من پنبه بافغانستان فرستادند، تا از آنجا دراز دنبال و ادوات دهقانی آوردند. و قستای و امیرعزالدین مقدم تمام مردم هرات را حشر کرده در دوماه و نیم آب "جوی انجیل" را بیک مزرعه رسانیدند...

6. روضت الصفا: 903 ق / 1497 م {13}

ص 3692-3693 ج 4 بخش دوم: درشهور سنهٔ 674 ق ایلچی با پایزه و یرلیغ و خلعت از پیش پادشاه اباقاخان به خیسار آمد. مضمون یرلیغ آنکه: ملک معظم شمس الدین کرت بداند که ما را نسبت به او التفات و دل بستگی تمام است... بی تردد به هرات رود و آن سرحد را تا انتهای افغانستان و حدود شبرغان و آمویه... ضبط نماید و آبادان سازد...

ص 5333 ج 6 بخش دوم: (سلطنت شاهرخ تیموری) ... و میرزا قیدو را در قلعهٔ اختیارالدین محبوس فرمود ... و چون خاطر خطیر حضرت خاقان از جانب میرزا قیدو فراغت یافت تمامت ولایت که تعلق به شاهزاده می داشت از **کابل و غزنین و قندهار و افغانستان** و غیرذلک به رسم سیورغال به فرزند ارجمند میرزا سیورغتمش ارزانی داشت...

7. بابرنامه: 937 ق / 1530 م {14}

ص 80 (متن انگلیسی، ص 152): ولایات کابل از اقلیم چهارم بوده و در میان معموره واقع شده است. شرقی آن لمغانات، پرشاور، کاشغر و بعضی از ولایات هند است. غربی او کوهستان است که کرنو و غور دران کوهستان است. شمالی او ولایات قندز و اندراب است، کوه هندوکش در میان است. جنوبی او فرمل و نغز {ناغر} و بنو و افغانستان است.

ص 83 (متن انگلیسی، ص 156): در کوهستان غزنه هزاره و نوکدری است... در کوهستان شمالشرق کافرستان است مثل کتور و کبرک و در جنوب آن افغانستان است... باوجودیکه قبلا باجور، سوات، پشاور و هشتنگر از توابع کابل بودند، اما حالا بعضی از آنها توسط قبایل افغان ویران گردیده و بعضی در تصرف افغانها درآمده و معنی ولایت بودن در آنها نمانده است.

ص 87-88 (متن انگلیسی، ص 164): در سال تسخیر کابل {1505 م} و تاختن بر کوهات، بنو، دشت و افغانستان، پس از عبور از **دوکی** و آب ایستاده وارد غزنی گردیدم.

ص 90 (متن انگلیسی، ص 167): کوههای خواجه اسمعیل، دشت، **دوکی** و افغانستان یکسان است. آنها کم ارتفاع، کم گیاه، کم آب، بدون درخت و بدنما میباشند. این کوهها با مردمانش مناسب بوده و... چنین کوههای کمتر در جهان وجود دارد.

ص 142 (متن انگلیسی، ص 273): بسال نهصد و ده {1504-05 م} یا سال اول آمدن به کابل و تسخیر هندوستان از طریق خیبر به پیشاور رفتم. اما نظر به طرح باقی چغانیانی بطرف بنگش یا کوهات رفته و قسمت اعظم افغانستان را تاخته و بنو و دشت را تالان و تاراج نموده و از طریق **دوکی** خارج شدیم.

8. تاریخ فرشته: 1018 ق / 1609 م {15}

ص 55-58 ج ا: و بعد از آن سلم، امارت سیستان را به طلحه ارزانی داشت و او لشکر غور و بادغیس را به کابل فرستاده اهالی آنجا را جبرا و قهرا مطیع و منقاد گردانید. و خالد بن عبدالله را که بعضی می گویند از نسل خالد بن ولید بود و بعضی می گویند از نسل ابوجهل به حکومت کابل مقرر نمود و چون خالد بن عبدالله از ایالت کابل معزول گشت مراجعت به عراق عرب شاق و دشوار دانسته از بیم حاکم، مجدد با عیال و اطفال و جماعتی از مردم عرب، به راهنمونی اعیان کابل، به کوه سلیمان که مابین ملتان و پیشاور است، رفته متوطن شد و دختر خود را به حبالهٔ نکاح یکی از افغانان معتبر که مسلمان شده بود، درآورد و ازآن دختر فرزندان به وجود آمده، از آن قبیله دو کس به مزید شهرت امتیاز یافتند: یکی لودی و دیگر سور و طایفهٔ افغانان لودی و سور از آن جماعت اند.

در کتاب مطلع الانوار، که تصنیف یکی از مردم ثقه است، در بلدهٔ برهانپور خاندیش به نظر آمده (که افغانان از نسل) قبطیه فرعون اند. (وقتی که) حضرت موسی (ع) برآن کافر غالب آمد، بسیاری از قبطیان توبه کرده به دین موسی متحلی گشتند و جماعتی از ایشان که در دوستی فرعون و خدایی او صلب بودند از کمال جهل اختیار اسلام نکرده جلای وطن کردند، به هندوستان آمده در کوه سلیمان ساکن شدند و قبایل ایشان بسیار گشته موسوم به افغان گردیدند...

القصه، مسلمانان افغان، به زراعت و تحصیل مایهٔ معاش مشغول شدند و صاحب اسب و گاو و گوسفند و شتر بسیار شده با مسلمانانی که همراه محمد قاسم از راه سند به ملتان آمده ساکن آنجا شده بودند، رابطهٔ آشنائی و آمد و شد به هم رسانیدند و در سنهٔ 760/143 م چون اولاد ایشان بسیار شدند از کوهستان برآمده مواضع معمورهٔ هندوستان را مثل کرمان و شنوران و پیشاور متصرف شدند راجهٔ لاهور که با راجهٔ اجمیر خویشی داشت، قصد دفع فتنهٔ ایشان نموده یکی از امرای خود را با هزار سوار بر ایشان نامزد کرد و افغانان به جنگ پیش آمده اکثر هندیان را به قتل رسانیدند. و بعد از این قضیه، راجهٔ لاهور برادرزادهٔ خود را با دوهزار سوار و پنج هزار پیاده در نهایت استعداد بر سر افغانان سرکش گسیل نمود. دراین دفعه خلج و غور و مردم کابل که به حلیهٔ اسلام مزین بودند، امداد ایشان بر ذمهٔ خود فرض شمرده با چهار هزار کس به مدد آمدند و ایشان مستظهر گشته علم مقاومت افراشتند و در مدت پنج ماه هفتاد جنگ با کفار کرده در اکثر محاربات غالب آمدند.

(دراین اثنا چون سپاه سرما) بر سر کفار تاخته ایشان را عاجز و زبون گردانید، همه دست از جنگ باز داشتند و مراجعت کردند. و بعد از موسم زمستان باز برادر زادۀ راجۀ لاهور، با لشکر تازه زور، بدان طرف توجه نمود و در این کرت هم، بر نهج سابق، مردم کابل و خلج به کمک ایشان رسیده مابین کرمان و پیشاور تلاقی فریقین روی نمود. گاهی کفار جنگ را پیش برده مسلمانان را تا پیرامون کوهستان می دوانیدند و گاهی مسلمانان فایق آمده به ضرب شیبۀ تیر از پیرامون کوهستان می راندند. و چون موسم برسات رسید، بی آنکه غالب از مغلوب معلوم گردد، لشکر کفار از اشتداد آب نیلاب ملاحظه کرده به مقام خود مراجعت نمودند. و مردم کابل و خلج نیز به جاهای خود رفته هر که از ایشان می پرسید که احوال مسلمانان کهستان به کجا رسید و چه صورت پیدا کرد، ایشان جواب می دادند که کهستان مگویید افغانستان بگویید که به جز از افغان و غوغا درآنجا چیزی دیگر نیست. ظاهرا، بدین سبب مردم فارسی زبان امکنۀ ایشان را "افغانستان" و خودشان را "افغانان" می خوانند، اما اینکه هندیان این طایفه را پتان می گویند وجه تسمیه ظاهر نیست، (الا به خاطر میرسد که در عهد سلاطین اسلام دفعۀ اول که به هند آمدند چون در بلدۀ پتنه ساکن شدند، اهل هند ایشان را پتان خوانند)...

و چون درهمان اوان میان راجۀ لاهور و کفار کهکران موافقت به مخالفت انجامید، کهکران با افغانان به واسطۀ قرب جوار متفق شدند. راجه با افغانان صلح کرده بساط منازعت را در نوشت و چند موضع از لمغانات را به ایشان و قوم خلج که به طفیل افغانان درآن صحرا می نشستند باز گذاشت، با این شرط که محافظت سرحد نموده نگذارند که لشکر اسلام داخل هندوستان گردد. و افغانان درکوهستان پیشاوری حصاری کشیده آن را خیبر نام کردند و ولایت روه را متصرف گشته در عهد ملوک سامان نگذاشتند که مزاحمت ایشان به ولایت لاهور رسد. از این سبب تاخت و تاراج سامانیه، من اوله الی آخره، به جانب سند و بهاطیه بود. و روه عبارت است از کوهستان مخصوص که ابتدای آن، به اعتبار طول، از سواد بجور است تا قصبۀ سیوی که از توابع بهکر است. و به اعتبار عرض، از حسن ابدال تا کابل است و قندهار در حدود این کوهستان واقع شده. و چون نوبت حکومت غزنین به الپتگین رسید، (سبکتگین) که سپهسالار وی بود، اکثر اوقات تاخت بر لمغان و ملتان آورده غلمان و جواری بند می گرفت. افغانان از مقاومت عاجز شده جیپال رای با راجۀ بهاطیه مشورت نمود و به گفتۀ او (راجۀ) پنجاب را، از تسلط سبکتگین پیغام دادند. جیپال چون می دانست که لشکر هندوستان از شدت سرما در آن سرحد ها متوطن نمی توانند شد، هرآئینه با راجۀ بهاطیه مشورت نمود و به گفتۀ او، شیخ حمید را که در میان افغانان صاحب اعتبار بود پیش خود طلبیده به منصب (امارت) بنواخت و او ضبط ولایت (روه) و ملتان و لمغان در عهدۀ خویش گرفته در هریک از مواضع مذکور از جانب خود حاکمی نصب کرد و از آن تاریخ افغانان به امارت رسیده صاحب جاه گردیدند. و بعد از آنکه الپتگین فوت شده سبکتگین قائم مقام وی گردید. شیخ حمید صلاح در پرخاش ندیده پیغام داد که

ما و شما را به واسطهٔ شراکت اسلام نهایت اتحاد و یک جهتی است. سزاوار مکارم اخلاق خداوندی است آن است که این طایفه را از خود دانسته عساکر منصوره را مامور گردانند که در حین تاخت و تاراج ممالک هندوستان مزاحمت به احوال این جماعت خیرخواه نرسانند. سبکتگین بنا بر اقتضای وقت، ملتمس ایشان را مبذول داشت و بعد از فتح جیپال به طریق مدارا با ایشان پیش آمده اقطاع ملتان و لمغان و روه به او مقرر داشت، اما سلطان محمود به خلاف پدر قبایل افغانان را مقهور و مخذول گردانیده سرکشان ایشان را به قتل آورد و مطیعان را نوکر گرفته ملازم رکاب ساخت.

ص 185-187 ج 1: چون خسرو شاه در بلدهٔ لاهور ازاین سرای فانی پرفتور به دارالسرور خرامید، پسرش خسروملک، قائم مقام وی گردیده تخت گاه لاهور را به زینت عدل و داد بیاراست و آن مقدار از هندوستان که در تصرف سلطان ابراهیم و سلطان بهرام شاه بود، کماهو حقه، در تحت ضبط آورد، لیک سلطان شهاب الدین محمد غوری به اخذ غزنین که دارالملک آن دودمان عظیم الشان بود، اکتفا نموده طمع در هندوستان هم کرد و **پیشاور و** افغانستان **و ملتان و سند** مسخر ساخته در سنهٔ 1180/576 م به لاهور رفت. چون خسرو ملک تاب مجادلهٔ او نداشت، متحصن گشت... پس در سنهٔ 1186/582 م ... سلطان شهاب الدین، از راه دیگر، با بیست هزار سوار دو اسبه و سه اسبه جریده و سبک از غزنین ایلغار کرده به کنار آب لاهور آمد... و بلدهٔ لاهور بی خرخشه و جنگ، بدین حیله، به دست سلطان شهاب الدین درآمده سلطنت از خانوادهٔ غزنویه به غوریه انتقال نمود.

ص 460-461 ج 1: دراین اثنا (1341/742 م)، شاهوی افغان طبل مخالفت علانیه فرو کوفته (لوای مخالت برافراخت) و بهزاد، نایب ملتان را به قتل رسانیده قوام الملک را از ملتان به جانب دهلی گریزانید. سلطان با استعداد تمام به جانب ملتان نهضت فرمود و یک منزل بیش نرفته بود که والدهٔ او ملکه جهان، که نظام و التیام تمام خانوادهٔ سلطان تغلق شاه به او وابسته بود، در دهلی به رحمت حق پیوست. سلطان متالم و محزون گشت و فرمود تا در شهر به روح او طعام و صدقات دادند و خود چون به نزدیک ملتان رسید، شاهو عرضه داشت فرستاد و اظهار ندامت و بازگشت نمود و ملتان را گذاشته به افغانستان رفت. سلطان از راه مراجعت نموده به دهلی آمد...

9. مخزن افغانی: 1021 ق / 1613 م {16}

ص 11-12: سلطان شهاب الدین پس از نشستن بر تخت غزنه بفکر تسخیر هندوستان افتید. او چندین بار از غزنه به هندوستان لشکر کشید. بار اول از لاهور برگشت. بار دوم از انهیلواره بدون پیروزی عقب نشست. بار سوم بهمراهی 12 هزار سوارکار افغان، شمشیرزن، زبردست و جنگجو بیاری خداوند به پیروزی

دست یافت. راجا پیتوره شاه هندوستان بقتل رسید... سلطان شهاب الدین بهنگام برگشت، آنها را در کوههای روه، سلیمان و اشتوغر و اطراف باجور بشمول مرزهای کابل تا رود سند، و از نزدیکیهای قندهار تا مرز ملتان مسکن گزین ساخته و ملک معزالدین غوری را در راس 20 هزار مرد موظف نمود تا افغانها را از کوههای غور در این کوهها (روه) مسکن گزین سازد.

روه بخصوص دربرگیرندۀ سلسله کوههای است که از مجاورت باجور در شمال تا قصبۀ سیوی واقع در جنوب (محدودۀ بکر)، و از حسن ابدال در شرق تا کابل در غرب امتداد دارد. قندهار در مرزهای این کوهها قرار دارد که متشکل از سلسله کوههای سلیمان و اشتوغر میباشد. اشتوغر اولین جائی است که آنها پس از مهاجرت شان در آنجا مسکن گزین شدند. وقتی ملک معزالدین بنزد سلطان شهاب الدین رفت، سلطان بسیار خوشحال گردید، زیرا مسکن گزینی این قبیله را باعث پیروزی در فتح هندوستان میدانست.

10. تاریخ احمدشاهی: 1187 ق / 1773 م {17}

این اثر با ارزش که توسط محمود حسینی جامی منشی دربار احمد شاه درانی نوشته شده، دربرگیرندۀ تمام واقعات و تفصیلات دورۀ 25 سالۀ پادشاهی او از آغاز تا انجام در بیش از 700 صفحه میباشد. در این اثر گرانبها واژۀ "افغانستان" بکار نرفته و احمدشاه پادشاه خراسان خوانده میشود!

11. سفرنامه فوستر 1213 ق / 1798 م {18}

جورج فوستر سیاح انگلیسی در سالهای 1782-84 م در "سفری از بنگال تا انگلستان از طریق قسمتهای شمالی هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه" عبور نموده و خاطرات خویش را با همین عنوان در 1798 م در لندن به چاپ میرساند. فکر میشود این سفرنامه قدیمی ترین اثر در منابع خارجی باشد که نام "افغانستان" در آن ذکر شده است!

موصوف در سال 1783 م ا ز شهرهای پشاور، جلال آباد، کابل (بهنگام سلطنت تیمورشاه درانی)، غزنه، کندهار و هرات عبور میکند. در چندین جای از افغانستان نام میبرد ولی حدود آنرا ذکر نمیکند. کابل را پایتخت امپراطوری افغان و بلخ را پایتخت ازبیکهای ترکستان میگوید{3}.

12. گزارش سلطنت کابل: 1230 ق / 1815 م {19}

ص 98: بر طبق نامگذاری آخرین نقشه های ما سلطنت کابل این سرزمین ها را در برمیگیرد: افغانستان و سیستان، با بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، قندهار، سند، کشمیر، با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان.

ص 104-105 (متن انگلیسی، ص 92-93): حال میتوانم حدود پیچیدۀ قلمروی افغانان را توضیح دهم: در **شمال** آن هندوکش و سلسه پاروپامیز قرار دارد. در **شرق** آن رود سند واقع است، البته تا جائیکه این رود در نزدیک کوهها جریان مییابد. در صحرای راست رود سند و جنوب آن، بلوچها زندگی دارند؛ اما کوههای سلیمان و دامنۀ آن مربوط افغانان است. کوههای متذکره یا محدود کنندۀ سیوستان در شمال، تعین کنندۀ مرزهای **جنوبی** قلمروی افغانان میباشد. قلمروی افغانان درپیوست به شمال این کوهها، چندان بجانب غرب امتداد نمی یابد که به جلگۀ کلات برسد؛ پس به شمال ادامه یافته و به بیابان یا دشت های میرسد که مرز شمال غربی را میسازد... افغانان نام عمومی برای قلمروشان ندارند؛ مگر افغانستان که شاید بار اول در پارس بکار رفته و... برای باشندگان این قلمرو نا آشنا نیست؛ لذا من این نام را برای این قلمرو بکار خواهم برد که هم اکنون حدود آنرا شرح دادم.

ص 158 (متن انگلیسی، ص 151-152): آنان {افغانان} نام عمومی برای قلمرو خویش ندارند؛ اما بعضی اوقات نام پارسی افغانستان را بکار میبرند... نامی که بصورت عام توسط باشندگان آن به تمام سرزمین اطلاق میشود خراسان است؛ اما بصورت واضح کاربرد این نام درست نیست؛ زیرا از یکسو تمام سرزمین افغانان در داخل مرزهای صریح خراسان شامل نیست و از سوی دیگر در بخش قابل توجه آن ایالت، افغانان سکونت ندارند.

13. واقعات شاه شجاع: 1241 ق / 1825 م {20}

واقعات شاه شجاع شامل دو دفتر در یک کتاب است. در دفتر اول واقعات که در سال 1241 ق نوشته شده، او بیش از ده بار قلمروی خود را "دارالسلطنۀ کابل" میخواند؛ واقعات خود را به "مورخان خراسان" تقدیم میکند و سه بار از "ولایت افغانستان" نام میبرد. دفتر دوم که در سال 1250 ق نوشته شده، درصفحۀ 114 آن گفته میشود که میخواهد بکمک انگریزان به تسخیر ممالک خراسان اقدام کند.

ص 2: لهذا بر خاطر فیض مقاطر این نیازمند درگاه الله سلطان شجاع الملک شاه درانی نیز چنان ظهور نمود که تمامی محاربات و همگی واقعات خود را از آغاز جلوس بر اورنگ فرمان روائی در سنه 1216 {1801 م} بعنفوان جوانی هفده

سالگی الی یومنا که سال یکهزارو دو صد و چهل و یک سمت وقوع یافته در قید قلم در آورده تا مورخان **خراسان** و تاریخ جویان آن اوطان را بواقعی حاصل شود.

ص 68: بعد ازاین جواب رنجیت سنگه خود جهت ملاقات آمده و کلمات دوستی و یکرنگی بمیان آورده نامه مشتمل بر وثوق اتحاد و یکجهتی و استحکام دوام الفت یکتادلی آورده نوشته و پنجه خود را بحضور بندگان ما بزعفران آلوده برعهد نامه مذکور چسپانیده به بندگان ما سپرده و قسم با کرنت و بابا نانک خود خورد و دست بقیضه تلوار خود گذاشته اقرار نمود که تمامی علاقه جات کوت کمالیه و ختک و سیال و کلامور را بپادشاه دادم که مالا و مقالا همیشه به استمرار در تصرف و ملازمان و کارگزاران بوده باشد و هر قدر لشکر که بندگان پادشاه خواسته باشد جهت تسخیر ولایت افغانستان و تعذیر و هدایت مردم شریر بلاعذر اهمال همراه میکنم و بوجه من الوجوه ازین قرارداد انصراف و ازین عهد و پیمان سرموئی انحراف نمیورزم و از بندگان ما نیز نوشته و بصیغۀ عهدنامه گرفت که هرگاه پادشاه متصرف ولایت خود شوند تا مادام الحیات در دوستی و یکجهتی هیچ فرقی و تفاوتی بقدر یکسر مو نباشد.

ص 100: وقایع سی ویکم عزیمت نمایندگان ما به سند و حیدرآباد جهت تدبیر و مشورت و صلاح و مصلحت امور چند با میران که امیران آن ملک اند: چون به خاطر بندگان ما ملاقات میران حیدرآباد و میرسهراب خان والی خیرپور مصمم گشت که هرگاه به صداقت و ارادت کامل کمر همت و خدمتگار بمیان جان بسته به خدمات و دولتخوائی سرکار اشرف یکجهت و یکرنگ باشند البته بعد از تسخیر افغانستان بوجه آسان صورت امکان خواهد پذیرفت لهذا بندگان ما با پنجاه نفر از خواص در ناله سند که متصل شکارپور واقع است و معروف به ناله سند است در کشتیها نشسته قریب قلعۀ بهکر رسیده داخل دریای سند شدند و ازآنجا سطح دریا را طی نموده متصل ترندۀ میرسهراب خان واقع خیرپور است از دریا بیرون شده نزول اجلال فرمودند.

ص 104: وقایع سی ودویم مراجعت بندگان ما از سند به شکارپور و قصد تسخیر ولایت افغانستان نمودن و آنچه بعد روی داد...

14. سفرنامۀ (کابل) بُرنز: 1257 ق / 1841 م {21}

ص 54: بازرگانان همیشه شهرهای شکارپور و کمی بالاتر از آن، دیرۀ غازی خان را **"دروازه های خراسان"** مینامند که با این نامگذاری، **سلطنت کابل** را متمایز میسازند.

ص 369 - 370: هدف من از کابل همان سلطنت وسیعی نیست که زمانی از مشهد تا دهلی و از بحر تا کشمیر گسترش داشت. منظور من فقط یک ساحۀ کوچک و شگوفانی است که پایتخت آن سلطنت پوسیده را احاطه کرده است. اهمیت شهر کابل بیشتر مرهون موقعیت آن بحیث یک مرکز تجارتی نسبت به مرکز حکومتی بوده است؛ این موضوع با درنظرداشت انقلابات متعددی که آرامش عمومی افغانستان را برهم زده، با موفقیت همراه بوده است... حاکم فعلی **کابل** امیردوست محمد خان چند سال قبل عنوان امیر را کمائی نمود. قلمروی او شامل مناطقی است که از هندوکش تا جنوب غزنی و از بامیان تا کوههای خیبر وسعت دارد.

ص 380: بارکزائیها از غلجیها که پیش ازآنها، حاکم کابل بودند ترس چندانی ندارند. غلجی ها یک قبیله پرجمعیت در افغانستان بوده، تعداد آنها دو صد هزار خانواده تخمین شده و از کندهار تا گندمک و نیمه راه پشاور زندگی دارند: اما قبایل شرق و غرب کابل با هم بی ارتباط اند یا رابطه ناچیزی دارند؛ برنامه های غیرهماهنگ آنها برای اعادۀ ایشان در زمان سلطنت شاه محمود نشان داد که احتمال بسیار کمی برای توانائی بدست آوردن دوبارۀ موقعیت مهم در تاریخ افغانان دارند.

15. آریانای باستان ویلسن: 1257 ق / 1841 م {22}

ص 2-3: معلوم است که پس از مرگ الکساندر، بکتریا بحیث یک قلمروی مستقل در زیر ادارۀ سلطنت های یونانی باقی مانده و نامهای یکتعداد سلاطین ایشان با زحمات فوق العاده از یادداشت های تکه و پارۀ نویسندگان کهن و چند سکۀ محدود پیدا شده است. نوشته های این مولفان و مقامات چینائی به ثبوت رسانیده که قدرت یونانیان بواسطه روسای سکائیانی سقوط داده میشود که قلمروی آنها تا دهانه های رود سند امتداد داشته؛ و از مورخین اسلامی میدانیم که عربهای مهاجم سند و افغانستان با شهزادگان هندوئی برخورد میکنند که در این مناطق، شاهان یونانی و بربری نصب کرده بودند... وسایلی که باعث افزایش دانش ما دربارۀ گذشته میشود، عبارت از سکه ها و یادگارهای متعددی است که در این دوران در ترکستان، افغانستان و پنجاب یافت شده است...

ص 24-25: درسال 1833 ستوان بُرنز به اروپا برمیگردد: گزارش سفر او در اوایل 1834 نشر میشود. داکتر هونیگ برگر نیز درعین سال از هند برگشته، با عبور از طریق پنجاب و افغانستان و از راه بلخ و بخارا به اورنبرگ و بعدا به پایتخت روسیه میرسد، با جمع آوری آثار باستانی و سکه ها که قسمت زیاد آن در مجاورت کابل بدست میآید، از طریق کلکته به پاریس انتقال میگردد.

ص 37: داکتر هونیگ برگر، طوریکه گفتیم، یک کارمند طبی در خدمت سیکها بوده، در برگشت به اروپا مدتی را در افغانستان بسر برده و در کاوش یکتعداد توپیها (گنبدها) در مجاورت جلال آباد و کابل مصروف بوده است.

ص 43: تعداد زیاد سکه های ساسانیان که هنوز هم در کابل قابل دریافت است، اکثرا از اواخر دورهٔ آنها بوده و طوریکه از سبک ایشان استنباط میشود، نشاندهندهٔ غلبه سلطنتهای پارسی- هندی در مرزهای افغانستان متعاقب آغاز هجرت است؛ درحالیکه وفرت سکه های راجپوت یا لاهور که درغرب هندوستان و پنجاب یافت شده، تصدیق کنندهٔ شهادت مورخان اسلامی است که بهنگام تعرض مسلمانان در این جهات، شهزادگان هندو حتی در کابل سلطنت میکردند... اما بعلاوه، در اواخر سده هفتم، مسلمانان هجوم خود بداخل افغانستان را شروع کرده و از آن پس به پیشروی ادامه داده و قدرت خود را محکم کردند، تا اینکه در اواخر سده دهم محمود غزنوی قدرت خویش را با دین اسلام به ماورای رود سند گسترش داده و تمام هندوستان را مورد تهدید قرار داد.

ص 122-123: به ارتباط قرابت زبان از بکتریا تا خلیج پارس که میتوان آنرا پارس قدیم گفت، زبان پارسی با لهجه های متفاوت ولی کاملا همسان، درآن صحبت میگردیده است. اگر زبان پارس زند بوده باشد، باید در تمام آریانا مروج بوده و قرابت قوی آن با سانسکریت تصدیق کنندهٔ وسعت ملاحظه سترابو حتی تا هندیهای پاروپامیزوس و سواحل غرب رود سند است. با تمام تقسیمات دیگر آریانا مشکلی وجود ندارد، حتی اگر پارسیان قدیم از پارسیان معاصر اساسا فرقی نداشته باشند؛ چون زبان پارسی هنوزهم زبان باشندگان شهرهای افغانستان و ترکستان – از کابل و بخارا است. این زبان همچنان تا اندازهٔ زیادی در ترکیب لهجه های پشتو و بلوچی نیز شامل است. اگردرجاهائی بواسطه لهجه های ترکی عوض شده است، فکر میشود که این تغیرات نسبتا دراین اواخر صورت گرفته است. لذا کاملا بعید نیست که گسترش مردم آریانا تا بکتریا و کرمانیا که در اکثرموارد زبان مشابه دارند یک استدلال معتبر برای درنظرگرفتن آنها بحیث یک مردم یعنی باشندگان پارس یا ایران قدیم است.

16. تاریخ فیریَر: ترجمهٔ انگلیسی 1275 ق/1858 م (فرانسوی **1845 م**) {**23**}

ص 14: باشندگان **افغانستان اصلی** تقریبا بطورکامل ابدالی ها وغلزی ها بوده و... ابدالی ها با وجود اینکه تقریبا باشندهٔ تمام حصص افغانستان اند، بطور عمده در هرات و کندهار مسکون اند؛ غلزی ها در کندهار و کابل مستقراند؛ کاکرها در نزدیکی معبر بولان؛ بابریها، ناصریها، لوهانیها و بابیها در کندهار و سند، جائیکه آنها بدنبال تجارت پرمنفعت اند؛ بریس ها درهمسایگی پشین قراردارند؛ چیرانیها و مهمندها در شمالشرق کابل؛ بنگشها (شیعه) در بین کابل و مناطق هزاره ها و

شامل چهار شاخه اند: بیدی خیلی، چلوزانی، جاجی و بیرتیجی؛ بالاخره، چیرانی را میتوان درهمه جا یافت، باوجودیکه تعداد آنها کم است: قبایل باقیمانده یا درهند اند ویا منقرض شده اند.

ص 20: سبکتگین را میتوان اولین فرمانداز مستقل دانست که بر **افغانستان اصلی** حکومت میکند؛

17. تاریخ احمد: 1266 ق / 1850 م {24}

ص 3: بندهٔ خاکسار و اثیم عبدالکریم علوی که چون راقم را از تحریر تاریخ حال شجاع الملک پادشاه درانی که باعانت سرکار انگریزی در سنهٔ 1255 هجری {1839 م} از مقام لودیانه متعلقه هندوستان در ملک **خراسان** رفته و سرکشانرا زیروزبر نموده سریرآرای سلطنت آبای خود گردیده بود فراغت حاصل شد خواست... حال سلاطین درانیه را که مورخین سابق کمتر نوشته اند و... از حال حکام ترکستان بسبب قرب و اتصال ملک شان بافغانستان و شمار منازل از پشاور از هرات مرقوم ساخته و از تاریخ امام الدین حسینی که در افغانستان تا مدت دراز مانده حالات پادشاهان درانیه بکمال تحقیق تا سال 1212 هجری {1797 م} و عهد سلطنت زمان شاه نوشته بود اکثر روایات او را درج این تاریخ نمودم و ازسال مذکور تا اختتام سلطنت شان آنچه از باشندگان کابل و قندهار و نواح آنها که معتبر و ثقات بودند شنیده و تحقیق کرده درآخر این کتاب بر سبیل اجمال نوشتم.

ص 4-5: درسال 1129 هجری {1717 م} عبدالله خان سدوزئی ولد حیات سلطان جد امجد احمدشاه درانی با پسر خود محمد زمان خان و دیگر خویش و تبار از ملتان آمده در هرات مالک و مختار کل قوم ابدالی که تخمینا شصت هزارخانه بوده باشند شده بود... بزرگان احمدشاه از ملتان که از قدیم ماوا و منشای شان بود بهرات رفته سردار و رئیس قوم گردیدند و نزد بعضی تولد احمدشاه درانی نیز در ملتان شده بود در صغر سن همراه والد بزرگوار خود محمد زمان بهرات و قندهار رفت و از احمدشاه در حضور نادرشاه خدمات بلند و ترددات ارجمند بظهور آمده مدام بحضور نادر میماند... در بیان جلوس فرمودن احمدشاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان!

ص 54: شجاع الملک را بموجب درخواست او افواج کثیر همراه کرده در کابل و قندهار فرستاد و بعد رسیدن درانجا سرداران انگریزبهادر او را بر **تخت سلطنت خراسان** بدین سبب که ملکش موروثی است نشانید و از طرف او درتمام آنملک عمل نمودند... تمامی افغانان کابل و قندهار شورش کرده شجاع الملک و مسترمگناتن وزیر او را بکشتند لهذا سرکار انگریزی از انملک دست بردار شده فوج خود را از افغانستان برخاست کرده در هندوستان بطلبید...

18. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان علیقلی میرزا: 1273 ق / 1857 م {25}

ص 24-25: افغانستان مملکتی است وسیع... و این مملکت از کشمیر تا جلگۀ هرات گسترده است و اهل اروپا آن را **"ایران شرقی"** گویند چه پیوسته جزئ ایران و تابع سلاطین آنجا بوده و شهرهای بزرگ آن هرات و کابل و پیشاور و قندهار و کشمیر و بلخ و غزنین است.

19. تاریخ سلطانی: 1281 ق / 1864 م {26}

ص 10 – 12: افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منیع در بین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده و دولت روس و انگلیس و ایران بدان روی تسخیر نهاده... چون سرحد شمال این ولایت جبل هندوکش است... و این کوه سربلند بسان سد سکندری فاصل ترکستان و افغانستان گردیده... دارالملک این ولایت شهر **کابل** است که مابین دو کوه واقع شده است جمعیتش به پنجاه هزار نفس میرسد در جنب شمالش امیرشیرعلیخان شهری مسمی بشیرپور بنیاد نهاده است که تا حال ناتمام افتاده است... دیگر **قندهار** است... جمعیتش از افغان و ملل غریبه بچهل هزار میرسد... دیگر **هرات**... بیست و هشت هزار جمعیت دارد...

افغانستان را قدما تا آوان سلطان محمود غزنوی جزوی از زابلستان و نیمروز میدانستند... درایام سلطنت سطان محمود غزنوی و سلاطین غوری بمملکت غزنه معروف بود و در آوان بابرشاه کورکانی و احفادش بدو قسمت منقسم شد، چنانچه قسمت شرقی را که تعلق بکورکانیه داشت تا چشمه مقر از بلاد هندوستان و سمت غربی را که متصرف فیه دولت صفویه بود از ثغورات ایران معدود نمودندی و آنرا فارس شرقی گفتندی...

20. حیات افغانی: 1282 ق / 1865 م {27}

متن انگلیسی کتاب نشان میدهد که این اثر توسط حیات خان در سال 1865 م به زبان پارسی نگاشته شده و درسال 1874 م به زبان انگلیسی ترجمه شده است:

ص 1: نام افغانستان بطور واضح از نام قوم حاکم باشندۀ آن اشتقاق شده (مانند هندوستان، ترکستان وغیره)... مرز شمالی آن سلسله کوههای هندوکش است که آنرا از ترکستان جدا میسازد؛ در غرب آن فارس یا ایران قرار دارد؛ در جنوب آن بلوچستان واقع است که تا بحرهند امتداد دارد؛ و در شرق توسط اندوس (سند) از پنجاب جدا شده است...

ص 2: سلسله کوههای که بنام سلیمان یا کیسی یاد شده و از کوه های هندوکش بطرف جنوب تا مرزهای بلوچستان ادامه دارد، بطورطبیعی این مسیر را به دو حصه شرقی و غربی تقسیم میکند: **افغانستان شرقی** (قاعده شرقی کوههای سلیمان تا رود سند که حالا تابع امپراطوری هند برتانوی است)؛ و **افغانستان غربی** (قسمت غربی و بمراتب بزرگ که تابع امیرکابل بوده و شامل یکتعداد قبایل کوهی میشود که کنترول کم و متزلزل بالای شان وجود دارد و هم یکتعداد قبایل دیگر که کاملا یاغی و آزاد اند). تعداد جمعیت تابع حدود **4.5** ملیون نفر تخمین میشود...

افغانستان شرقی ... درغرب بواسطه کوههای سلیمان (کیسی) و در جنوب بواسطه بلوچستان محدود است. مناطق کوهستانی دربرگیرنده شمال و غرب، مسکن قبایل آزاد وجنگجو بوده و نفوس آن حدود **1.8** ملیون نفراست. این منطقه متشکل از دو صوبه **پشاور** (شامل نواحی پشاور، کوهات و هزاره{درشمالغرب لاهور}) و **دیره جات** (شامل نواحی بنو، دیره اسماعیل خان و دیره غازی خان) است...

ص 6 – 14: افغانستان غربی محدودۀ خارج حاکمیت برتانیه یا مناطق کوهستانی شمال و جنوب کوهها تا مرزهای برتانیه میباشد... رود سند درشرق، زمین های یوسفزی (نواحی پیشاور) درجنوب وغرب، و کانتون چمله در شمال آن واقع بوده و شامل مناطق زیر است: چمله، بونیر، سوات، باجور، مهمند، کنر، ننگرهار، تیراه، کرم، خوست، وزیر، دوار و کاکرستان.

باقیمانده افغانستان غربی را میتوان به چهار ولایت تقسیم کرد: کابل، غزنی، کندهار و هرات. کابل شهرعمدۀ افغانستان بوده و نفوس آن حدود 70 هزار تخمین میشود... غزنی یا زابلستان کهن حدود 15 هزار جمعیت دارد... کندهار حدود 60 هزار باشنده داشته و... تعداد نفوس هرات حدود 50 هزار میباشد...

ولایت **کابل**: جلال آباد، لعلپوره، پشاد چهارباغ، سلطانپور، بالاباغ، ده سبز، ده یحیی، بی بی مهرو، زیمه کلکان، قره باغ، آغا سرای، خواجه سرای، شکردره، کاه دره، استالف، استرغچ، چاریکار، فرزه، پغمان، دهمزنگ، گذرگاه، ده بوری، قلعه قاضی، تنگی سیدان، للندر، کته سنگ، شیوه کی، بینی حصار، چهارآسیا، بابوس، کلنگار، زرغونشهر، ده نوباغ، سلطان خوشی، پیوار، شلوزان، هونی، پادخوا شانه، پادخوا روغنی، برکی برک، برکی راجا، سجاویند، چرخ و غیره.

ولایت **غزنی**: روضه، کلاتی، منگور، شالیز، اورته سنگ، رباط، کلالگو، کردیز، سرده پورمول، سرروضه، نانی و غیره.

ولایت **کندهار**: کلات غزنی، دِه خوجه، باباولی، دِه محسوس، ساپیروان، سردِه، پشمول، کاغنک، کرز، مزرعه، زعفر، گرشک، فرا قلعه بست و غیره

ولایت **هرات**: ایزن فراه، سبزوار، اوبه برنابه، داکوتر خانپوره، اشکیوان، نامیزک، سیاهوشان، زنده جان، غوریان، کوهسان و غیره.

ص 298: تاجیکان در سراسر افغانستان پراگنده بوده و تعداد آنها **1.5** ملیون تخمین میگردد. درسراسر افغانستان تقریبا هیچ جائی وجود ندارد که تمام باشندگان آن به تنهائی افغان بوده و درآنجا تاجیکان وجود نداشته باشد. به عین ترتیب تاجیکان نیزدرهیچ جائی بصورت مجموعی و یکجائی زندگی ندارند. آنها در بین ازبکها و افغانها زندگی نموده و درواقعیت در بخش بزرگی آسیای غربی پراگنده اند. آنها بتعداد زیادی در سراسر پارس (بخصوص اصفهان) و ترکستان و بتعداد کمتری در خیوه، قراتیگین، درواز و بدخشان زندگی میکنند. تاجیکان را در افغانستان بنام پارسیبان مینامند، یک واژه ایکه بصورت عام و گسترده مترادف تاجیک میباشد.

21. یادداشتهای راورتی: 1293 ق / 1876 م {28}

ص 329 – 330: سلسله کوههای بزرگ {سلیمان} که در بین کندهار و دیره جات قرارداشته، طولا از درهٔ خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دادر در جنوب حدود 300 کروه بوده و پهنای آن حدود 100 کروه میباشد. دراین محدوده که ساحهٔ وسیعی را دربرمیگیرد، دره ها وجلگه های متعددی وجود دارد؛ در اینجا و بخصوص در مجاورت و اطراف کاسی-غر یا شال بود که قبایل افغان مطابق به عنعنهٔ ایشان، اولا مسکن گزیده و متعاقبا بتمام جهات گسترش یافتند. همین محدوده عبارت از **افغانستان اصلی** میباشد ... نام اصلی منطقهٔ افغان از نقطهٔ بنام تیراه و کاسی-غر ایجاد شده است، جائیکه زیارت حضرت سلیمان قرار دارد کوه ها بسیار بلند بوده و بطورمداوم پوشیده از برف است. در مسیرهای مجاورآن بطرف غرب، جنوب وشرق ونزدیک به ساحات پوشنگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کمیاب، زراعت غیرکافی و باشندگان آن کم میباشد...

مولف تذکرت الملوک بطور دقیق میگوید که: "افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت کندهار وسعت دارد، طوریکه در تشکیلات سلطنت صفویه قرار داشت".

22. نژاد های افغانستان بیلیو: 1297 ق / 1880 م {29}

ص 22: درآغازقرن گذشته که افغانستان بنام خراسان یاد میشد بطور مساویانه در بین امپراطوری های مغول و پارس تقیسم گردیده بود؛ طوریکه کابل و غزنی درتصرف مغول ها و هرات و کندهار مربوط پارس ها بود.

23. تبارشناسی افغانستان بیلیو: 1308 ق / 1891 م {30}

ص 10: نام افغانستان طوریکه بمناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربُرد دارد ... این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب درآن داده شده ... خراسان نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکارمیبرند درحالیکه خارجیها آنرا افغانستان میخوانند.

24. سراج التواریخ: 1331 ق / 1913 م {31}

ص 2 ج1: بندهٔ حضرت آفرینندهٔ مهروماه و شکر گویندهٔ خداوند بخشندهٔ تاج و کاه و حامی جمعی از سکنه و متوطنهٔ مملکت خوانندهٔ کلمهٔ طیبهٔ... اعلیحضرت سراج الملت والدین امیر حبیب الله پادشاه خود مختار **افغانستان و ترکستان متعلقهٔ آن** بر انظار خوانندگان سرگذشت پیشینیان واضح میدارد...

نتیجه گیری

درصورت اعتماد به منابع فوق میتوان به نتایج عمومی زیر رسید:

* افغانستان یا اوغانستان (یا **افغانستان اصلی**) بحیث یک منطقهٔ جغرافیائی با سابقهٔ تاریخی 700 ساله، نام ولایتی بوده است جدا از کابل، پشاور، غزنی، قندهار و سیستان! یعنی فقط اطراف **کوههای سلیمان** در پاکستان امروزی (مطابق تاریخنامهٔ هرات، توزک تیموری، زبدت التواریخ، مطلع سعدین، روضات الجنات، روضت الصفا، بابرنامه، تاریخ فرشته، راورتی و نقشهٔ 2). نام قبلی این مناطق (کوههای) افغانان بوده است (مطابق حدود العالم، هند و التفهیم بیرونی و نقشهٔ 1)...

* پس از سرازیر شدن قبایل افغان از مسکن اصلی آنها (اطراف کوههای سلیمان) به مناطق مجاور، اشغال سرزمینهای خراسان و تشکیل دولت غلزائیان (1709 م) و درانیان (1747 م) {**3، 31-33**}، واژهٔ افغانستان در اواخر سدهٔ هجدهم توسط فوستر (1798 م) و در نیمهٔ اول سدهٔ نزدهم توسط الفنستون (1815 م)، بُرنز (1841 م) و ویلسن (1841 م) در منابع انگلیسی از **"افغانستان اصلی"** (اطراف کوههای سلیمان) به مناطق **"جنوب کشور کابل"** (بشمول کابل، کندهار و بعضا هرات) گسترش یافته (که شمال هندوکش شامل آن نیست) (نقشهٔ 3 دیده شود)؛ در نیمهٔ دوم سده نزدهم (پس ازسالهای 1860 م) جانشین " **کشور کابل"** شده (نقشهٔ 4

دیده شود) و در منابع پارسی ای بازتاب می یابد که از آثار انگلیسی فوق الذکر استفاده کرده اند (مانند تاریخ سلطانی - 1864 م و حیات افغانی - 1865 م).

* در حالیکه احمدشاه در تاریخ احمدشاهی (1773 م) و تاریخ احمد (1850 م)، پادشاه خراسان گفته شده؛ شجاع الملک در معاهدهٔ 1809 م "**شاه کابل**" خوانده شده؛ شجاع الملک در واقعات خودش (1825 م) از "**دارالسلطنهٔ کابل**" و "ولایت افغانستان" سخن میگوید؛ کامران در معاهدهٔ 1839 م "شاه هرات" خوانده میشود؛ در مُهر محمد افضل خان در 1867 م "**امیرخراسان**" درج بوده {**4،2**} و حتی امیرحبیب الله در سراج التواریخ خودش (1913 م) بنام "پادشاه خود مختار **افغانستان و ترکستان** متعلقهٔ آن" خوانده میشود!

* پس از ایجاد افغانستان کنونی (بحیث یک منطقهٔ حایل و تعین مرزهای آن) توسط انگلیس و روس در زمان عبدالرحمن خان (1880-1901 م) و بخصوص پس از حصول استقلال در زمان امان الله خان (1919- 1929 م)، واژهٔ "ترکستان" نیز بتدریج حذف گردیده و فقط واژهٔ "افغانستان" بدون تصویب هیچ مرجع مشروعی، منحیث نام رسمی کشور باقی میماند (نقشهٔ 5 دیده شود).

* قرارمعلوم تا کنون سندی وجود ندارد که پیش از عبدالرحمن خان، یکی از امرا یا حکام این سرزمین، خود را امیر یا شاه "افغانستان" گفته باشد... بگفته جاناتن لی، "نام افغانستان تقریبا بطورقاطع، اصطلاح ابداع شده توسط فوستر انگلیسی در 1789 م است که تا دهۀ سوم سدهٔ 19 م حتی در بین مقامات کلکته مروج نبوده است" {**34**، ص xvii}...

* واژهٔ افغانستان برای بار اول در معاهدهٔ حکومت برتانیه با رنجیت سنگه (و شجاع الملک شاه مخلوع کابل) در لاهور در26 جون 1838 م ذکر شده که میتوان آنرا نخستین صورت رسمی ذکر این نام در معاهدات خارجی خواند {**4،2**}.

بعلاوهٔ دریافت های بالا، برای پی بردن به هویت تاریخی مردم و سرزمین "خراسان" و تبدیل آن به "افغانستان" توسط "انگلیسها" درجریان سدهٔ نزدهم، بازهم به اسناد خودشان مراجعه کرد:

*** الفنستون (1815 م):** "افغانان نام عمومی برای قلمروشان ندارند... لذا من این نام {افغانستان} را برای این قلمرو بکار خواهم برد... نامی که بصورت عام توسط باشندگان آن به تمام سرزمین اطلاق میشود **خراسان** است"!*

*** بیلیو (1891 م):** "نام افغانستان... بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربُرد دارد... این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و*

*بیگانگان بارتباط نام قوم غالب درآن داده شده... **خراسان** نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکار میبرند در حالیکه خارجی ها آنرا افغانستان میخوانند"!*

به این ترتیب ترویج مفکورهٔ نادرست "**نامهای تاریخی کشور: آریانا - خراسان - افغانستان**" و گنجانیدن آن در برنامه های درسی مدارس و دانشگاهها یکی از دهها اقدامی بوده است در جهت تاریخ سازی و اسطوره پردازی برای یک قوم (و حذف سایر اقوام) توسط تاریخ سازان درباری و سرکاری در سدهٔ بیستم **{35}**. زیرا:

1. درطول تاریخ، کشوری بنام آریانا یا خراسان وجود نداشته که مرزهای آن با افغانستان کنونی یا افغانستان اصلی (کوههای سلیمان) تطبیق گردد. برعکس، آنچه بنام آریانا و خراسان تاریخی نامیده میشود، سرزمینهای بزرگ و وسیعی بوده که افغانستان کنونی یک گوشهٔ از آن است (نقشه های 7 و 8 دیده شود)**{36}**.

2. قبل از ایجاد افغانستان کنونی، "**کشور**" دیگری با نام مشخصی در محدودهٔ افغانستان کنونی وجود نداشته است. اما بعلاوهٔ موجودیت دهها منطقه و خانوادهٔ مستقل، صد ها "**خانواده**" یا "**اقوام**" خورد و بزرگ دیگری مانند درانیان، غلزائیان، صفویان، مغولان، تیموریان، غوریان، غزنویان، سامانیان، صفاریان، یفتلیان، کوشانیان، ساسانیان و... با قلمروهای متفاوت و متغیر حکومت کرده اند که از یکطرف گاهی قسمتی از افغانستان کنونی و گاهی تمام آن، گوشهٔ از قلمروی آنها بوده و از طرف دیگر گاهی مرکز آنها در داخل افغانستان کنونی (مانند کابل، کندهار، هرات، غزنه و...) و گاهی در خارج آن (مانند بخارا، لاهور، دهلی، اصفهان، شیراز و...) قرار داشته است. دلچسب تر اینکه قلمروی آنها را (به مفهوم امروزی آن) نه **حاکمیت کشورها و دولت ها** (داشتن مرزهای معین، ارگان های سیاسی قدرت و حاکمیت بر قلمرو)، بلکه **حاکمیت اقوام و خانواده ها** (پذیرش خطبه، سکه و جزیه) تشکیل میداده است.

3. امروز بعلاوهٔ اینکه تاریخ هریک از این "اقوام" یا "خانواده ها" تاریخ مشترک دهها کشور این حوزهٔ بزرگ تمدنی (مانند افغانستان، ایران، هند، پاکستان، قرغزستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و...) است، قسمت اعظم تاریخ هر یک از این کشورها نیز نمیتواند چیز دیگری بجز از تاریخ مشترک همین اقوام باشد! اما نباید "**تاریخ کشورها**" را با "**تاریخ قوم ها**" مخلوط کرد بلکه باید متوجه تفاوت های بود که تاریخ اقوام و افراد با تاریخ کشورها و سرزمینها دارد!



نقشه 7: گسترهٔ تخمینی آریانای بزرگ (آبی) و کوچک (سرخ) در سدهٔ اول میلادی



نقشه 8: خراسان ساسانیان (دربرگیرندهٔ چهار مرزبان مشهور)

سرچشمه ها

1. لعل زاد. افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی:

http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad04.pdf

2. لعل زاد. چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان:

http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad01.pdf

3. لعل زاد. به ادامهٔ بحثی پیرامون چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان:

http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad03.pdf

4. لعل زاد. کنفرانس چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان:

http://archive.khawaran.com/Lalzad_CreationOfAfghanistan.pdf
یا
http://www.veoh.com/watch/v17966500m7f2E9dc?h1=Prof+Lalzad+-+Creation+of+Afghanistan

5. حدود العالم. از مولف ناشناخته. تهران. چاپ دوم. 1385.

6. Alberuni's India. An Account of Religion, Philosophy, Literature, Geography, Chronology, Astronomy, Customs, Laws and Astrology of India About 1030. Vols. I and II. Delhi. 2007.

7. ابوریحان بیرونی. التفیهم. تهران. چاپ پنجم. 1386.

8. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخنامهٔ هرات. تهران. چاپ دوم. 1385.

9. توزک تیمور. بمبئی. 1307 هجری.

10. حافظ ابرو. زبدت التواریخ. تهران. 1380.

11. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی. مطلع سعدین و مجمع بحرین. تهران. 1383.

12. معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. تهران. 1338.

13. محمد بن خاوند شاه بن محمود "میرخواند". روضت الصفا فی سیرت الانبیا والملوک والخلفا. تهران. 1380.

14. بابرنامه موسوم به توزک بابری.

The baburnama, Memoirs of Babur, Prince and Emperor. Translated by Wheerler M. Thackston. New York. 2002.

15. محمد قاسم هندوشاه استرابادی. تاریخ فرشته. تهران. 1387.

16. Niamatullah's History of the Afghans. Lahore. 2002.

17. محمود حسینی جام. تاریخ احمدشاهی. تهران. 1384.

18. George Forster. A Journey from Bengal to England (1782 – 84). Vol. II. 1798.

19. مونت استوارت الفنستون. گزارش سلطنت کابل (افغانان). ترجمهٔ آصف فکرت. مشهد. 1376.

Mountstuart Elphinstone. An Account of the Kingdom of Cabul. London. 1815.

20. شاه شجاع. واقعات شاه شجاع. چاپ سوم. کابل. 1382.

21. Alexander Burnes. Cabool: A Personal Narrative of A Journey To, And Residence In That City, In The Years 1836-38. London. 1843.

22. Wilson. H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of The Antiquities And Coins of Afghanistan. Lahore. 2002.

23. فیریر. تاریخ افغانها. ترجمهٔ سهیل سبزواری. 2009:

http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari-book3.pdf

24. عبدالکریم. تاریخ احمد. 1266 هجری.

25. علیقلی میرزا. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تهران. 1376.

26. سلطان محمد خان ابن موسی خان درانی. تاریخ سلطانی. بمبئی. 1298 ق.

27. Henry Priestly. Afghanistan and its Inhabitants. Translated from the "Hayat-I-Afghan" by M. Hayat Khan. Lahore. 1981.

28. Major Henry George Raverty. Notes on Afghanistan and Baluchistan. Lahore. 2001.

29. هنری والتر بیلیو. نژاد های افغانستان. ترجمهٔ سهیل سبزواری. 2008:

http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari01.pdf

30. هنری والتر بیلیو. پژوهشی در بارهٔ اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان. ترجمهٔ سهیل سبزواری. 2009:

http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari03.pdf

31. فیض محمد کاتب. سراج التواریخ. دارالسلطنه کابل. 1331 هجری.

32. محی الدین مهدی. نظریه های تامین ثبات و حل مناسبات تباری:

http://www.payamemojahed.com/images/uploads/Nazaryahae%20sobat.pdf

33. پولیاک. ساختار اقتصادی افغانستان: ویژگیهای تکاملی مناسبات فیودالی مردمان افغانستان (چگونگی اشغال خراسان توسط قبیله های افغان). برگردان: امین متین:

http://www.khawaran.com/MatinAmin_VizhagiHaiTakamol.htm

34. ریسنر. رشد فیودالیزم و تشکیل دولت افغانان. ترجمهٔ امین متین: 2008:

http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=265

35. J. L. Lee. The "Ancient Supremacy": Bukhara, Afghanistan & the Battle for Balkh, 1731-1901. Netherlands, 1996.

36. لعل زاد. آریانای جعلی و افغانستان خیالی. لندن. جنوری 2010:

http://www.khorasanzameen.net/history/alalzad05.pdf
یا

http://www.khawaran.com/images/pdf/lalzad_arianai_jali.pdf

37. لعل زاد. به ادامهٔ بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمینهای آریائیها، پارس، آریانا، ایران و خراسان درمنابع پس ازاسلام. لندن. 2011:

http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzad02.pdf